

مجبور شدم پنهانی ازدواج کنم

Photo: AntonioGuillem/Bigstock.com

فریده موسوی

همسر جوان فوت کرد و من ماندم و ۳ دختر. آپارتمان کوچکی به ارث گذاشت که برادر شوهرم به عنوان قیم همه اختیار زندگی ما را در دست داشت. با مستمری همسر و خیاطی شبانه‌روزی دخترها را بزرگ کردم و دختر اولم را شوهر دادم و دو دختر دیگرم دانشجوی هستند. یکی در اصفهان و دیگری در شیراز دوران دانشجویی‌شان را می‌گذارند.

دو سالی است که با آقای آشنا شدم که بسیار مرد خوبی است ولی وقتی پیشنهاد ازدواج آن آقا را با بچه‌ها مطرح کردم دختر بزرگم و دامادم به شدت مخالفت کردند و مدت‌ها با من سر و سنگین بودند. مجبور شدم پنهانی با آن آقا که واقعا عاشق هم هستیم ازدواج کنم ولی مدتی است که دختر و دامادم شک کرده‌اند و بعد از یک دعوی مفصل با من قهر کرده‌اند. دخترم می‌گوید که من آبروی او را جلوی خانواده شوهرش بردام و دامادم هم به رگ غیرتش برخورده است. همسر من مرد خوب و شریفی است و معنای زندگی زناشویی موفق را به من چشاند است. البته همسر اولم هم مرد خوبی بود ولی هر دو جوان و کم تجربه بودیم و هر دو از زندگی چیزی نفهمیدیم.

دختر بزرگم بعد از این جریان هم سهم الارث پدرش از خانه را می‌خواهد که در تدارک فروش آن هستم. من در آن خانه سال‌ها خیاطی کردم و هنوز هزینه دو دختر دیگرم را از همان خیاطی پرداخت می‌کنم و به این ترتیب به درآمد لطمه می‌خورد ولی به هر حال حق پدری‌اش است و من چاره‌ای جز فروش ندارم. همسرم البته خانه کوچکی دارد که به آن نقل مکان می‌کنم ولی درآمد ایشان در حد پرداخت شهریه دانشگاه بچه‌هایم نیست.

زری خانم میان‌سالی است که فکر می‌کند رفتار و گفتار و طعنه و تحقیرهای دختر و دامادش خشونت است که چه بسا در ایران نسبت به ازدواج والدین از سوی فرزندان اتفاق می‌افتد و وب‌سایت خانه امن به آن توجه نکرده است. وقتی از او درباره کلمات و تحقیرها می‌پرسم ترجیح می‌دهد سکوت کند و درباره آن حرفی نزنند ولی می‌گوید: «انتظار نداشتم که دخترم با چنین لحنی با من حرف بزند و قهر کند. دلم برایش تنگ شده به‌خصوص که شنیده‌ام باردار است.»

برچسب‌ها و تابوهای روزمره

ازدواج زن پس از فوت و یا جدایی از شوهر برای زنانی که به‌خصوص دارای فرزند هستند در کشور ما، بسته به فرهنگ و آداب و رسوم هنوز تابو محسوب می‌شود. زنان معمولا پس از بیوه شدن دچار اضطراب و حتی خشونت‌های اجتماعی ناشی از بیوه شدن قرار می‌گیرند و برچسب‌های ناعادلانه اجتماعی در صورتی که بخواهند مجددا ازدواج کنند حداقل در زمان کوتاهی به آن‌ها زده می‌شود. برچسب‌هایی که بسیاری از زنان برای رهایی از آن تنهایی را به ازدواج یا رابطه مجدد ترجیح می‌دهند.

مینا در جزیره قشم زندگی می‌کند و از همسر مغازه‌دارش جدا شده است. مینا ۸۴ ساله است و فرزندانش بزرگ شده‌اند. پای صحبت مینا که می‌نشینم زوایای دیگری از خشونت علیه زنان بیوه برایم روشن می‌شود. مینا می‌گوید: «من خودم شاغلم و واقعا احساس تنهایی می‌کنم. شوهر قبلی من ازدواج کرد و بچه‌دار شد ولی حتی مادر خودم مرتب به من گوش‌زد می‌کند که بچه‌ها مادر می‌خواهند و فکر ازدواج دوم را نکن، در حالی که من واقعا احساس تنهایی می‌کنم. من اهل جزیره نیستم و با ازدواج به اینجا آمدم و همسرم وقتی قصد ازدواج مجدد داشت از او جدا شدم و در تمام سال‌های زندگی با این‌که از خانواده خودم دور بودم احساس تنهایی نمی‌کردم و شوهرم را دوست داشتم. در حال حاضر اصلا انگیزه زندگی را از دست داده‌ام و انگار یک ابر سیاه بر زندگی من سایه انداخته است و می‌دانم اگر ازدواج کنم هزار حرف و حدیث است که بشنوم.»

به مینا می‌گویم که این حرف‌ها بعد از مدتی تمام می‌شود ولی او از قضاوت مردم خیلی می‌ترسد و می‌خواهد که وجهه نامناسبی نداشته باشد در حالی که فرزندانش هم تمایلی به ازدواج مادر ندارند. به دکتر مراجعه کرده و دکترش هم به او گفته که روی ازدواج در حالی که که هنوز در دوره سوگواری پس از طلاق است حساب نکنند و گام اول پس زدن طوفانی از احساسات و هیجان‌هایی است مینا درگیر آن است. اما مینا فکر می‌کند و حتی اطمینان دارد آشنایی با یک مرد می‌تواند در گذار از این دوران به او کمک کند ولی حرف مردم او را از چنین ارتباطی دور می‌کند.

آخر کارتن خواب می‌شوم

یکی از ترس‌های زنان بیوه که از آن سخن نمی‌گویند ترس ناشی از بحران‌های مالی است. احساس بی‌پناهی و این‌که آینده را روشن

نمی‌بینند. مریم در ۵۱ سالگی ازدواج کرده و همسرش را در سانحه تصادف از دست داده است. مریم ۲۴ ساله است و از آنجایی که که شوهرش راننده مسافرکش بوده و در حال حاضر درآمدی ندارد به شدت می‌ترسد. شب‌ها کابوس می‌بیند و کم‌خواب شده است. تمایلاتی از خودکشی در او دیده می‌شود و دارو او را بی‌قرار و کابوس‌های شبانه‌اش را بیش‌تر کرده است.

مریم می‌گوید: «من آخر توی کوچه می‌افتم. آخر کارتن‌خواب می‌شوم. با مردی آشنا شدم ولی به شدت خسیس بود و بیش‌تر می‌خواست که من به عنوان همسر موقت خدمات جنسی بدهم و حاضر نبود من را از نظر مالی طوری تامین کند که این همه ترس از دل من برود. از طرف دیگر اطمینان دارم که خانواده شوهر و در وهمسایه هم انتظار ندارند من سال شوهرم نشده ازدواج کنم. نمی‌دانم پس‌انداز شوهرم تمام شود چه کار کنم و حتی چطور سرپناهی پیدا کنم. ماشین شوهرم فعلا دست برادرش است و او هم چندرغازی جلوی من و بچه‌ها می‌اندازد. چهار تکه فرش داشتم که برای خرج کفن و دفن شوهرم فروختم و مخارج را که می‌بینید چقدر سنگین است. خیلی افسرده هستم و از آینده خودم و بچه‌ها می‌ترسم. درسی نخوانده‌ام و کاری بلد نیستم و هر روز حالم بدتر می‌شود.»

ازدواج مجدد میان‌سالان و سالمندان تابو نیست و می‌تواند شادی و احساس رضایت را به زندگی ببخشد، اما گاهی فرزندان و خانواده نسبت به این انتخاب مادرو حتی پدرشان احساس خوبی ندارند.

میان‌سالان نیز حق حیات دارند

دکترعالیه شکرپیگی در گفت‌وگو با ایسنا می‌گوید: «متأسفانه معمولاً فرزندان با فوت هریک از والدین خود با ازدواج مجدد پدر یا مادر خود مخالفت می‌کنند. در حالی که باید در این نگرش تجدید نظر کرد. این جامعه‌شناس در این گفت‌وگو تصریح می‌کند که احساس تنهایی در میان‌سالانی که طلاق گرفته‌اند یا همسرشان فوت کرده است بیش‌تر دیده می‌شود و آنان احساس انزوای اجتماعی می‌کنند و فردگرایی و فرورفتن در تنهایی، خود پیامد این وضعیت است.»

شکرپیگی تاکید می‌کند: «میان‌سالانی که همسر خود را از دست داده‌اند می‌توانند با ازدواج مجدد تولد دوباره‌ای را تجربه کنند و به جای آن که بقیه عمر خود را به فکر مرگ بگذرانند زندگی شادی داشته باشند.»

آمار طلاق و سوانح در کشور ما بالاست و زنان به دلایل مختلف پس از بیهوش شدن در معرض آسیب‌های مختلف قرار می‌گیرند. مشکلاتی که صرفاً اقتصادی نیست و مشکلات ناشی از بدبینی نیز به آن اضافه می‌شود. ۱

واقعیت این است که زنان پس از بیهوش شدن هم‌چنان که قبل از آن، باید باور کنند مالک بدن خود هستند و فرزندان و در وهمسایه مالکیتی بر جسم و روح آن‌ها ندارند.

شاید نوشتن این عبارات راحت باشد و زنان با وجود علم به این موضوع همچنان از قضاوت‌های پیرامون خود بترسند ولی نتیجه پذیرش چنین محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی جز افسردگی و بیماری و از دست رفتن باقیمانده زندگی نیست.

چنین خشونت‌های ابدی پنهان نیست و در گفت‌وگو با زنان بیهوش به شکلی عریان به چشم می‌خورد. طاهره می‌گوید: «خشونت شاخ و دم ندارد. اجباری ازدواج کردم و حالا که چند سال از فوت شوهرم می‌گذرد اجباری نباید ازدواج کنم. این که نشد زندگی. ماشالله هم پسر و هم دخترم قبل از ازدواج دوست دختر و پسر داشتند ولی حالا که چند سال است پدرشان فوت کرده هی من را مکه و کربلا می‌فرستند. چه کسی می‌گوید که زن میل جنسی ندارد. چرا ما زن‌ها باید خودمان را سرکوب کنیم. اگر بچه‌ها همین‌طور پیش بروند می‌روم جایی که من را پیدا نکنند. چند ماهی است که پسر عموی پدرم همسرش فوت شده و پیغام داده که ازدواج کنیم. خانم وقتی به پسرم گفتم با کله زد تو دیوار که حالا جلوی در و همسایه و فامیل چه کند. بهش گفتم وقتی دوست دختری داشته و دوست را خانه می‌آوردی در و همسایه کجا بودند؟ حالا به من که رسید رگ غیرت از گردنت می‌زند بیرون. خلاصه خانه ما از آن‌روز جهنم شده و خاموش هم نمی‌شود.»

در نهایت بد نیست به نتایج یک تحقیق در دانشگاه ایالتی اوهایو در آمریکا هم توجه کنیم. این پژوهش‌گران بیش از ۳ هزار مرد و زن را که طی یک‌سال به لحاظ افسردگی مورد مصاحبه قرار گرفته بودند و پنج سال بعد نیز دوباره گرایش به افسردگی در آنان بررسی شده بود، زیر نظر قرار دادند و پرسش‌هایی را در ارتباط با میزان رضایت‌مندی آنان در صورت متأهل بودن مطرح کردند.

جالب است بدانید، افرادی که در طول این پنج سال ازدواج کرده بودند، در مصاحبه دوم بهبود وضعیت روانی‌شان را نسبت به آن‌هایی که ازدواج نکرده بودند، گزارش دادند. آن‌ها در یک مقیاس ۴۸ نمره‌ای افسردگی به طور متوسط ۳.۲۴ نمره پایین‌تری پیدا کرده بودند.

وقتی محققان میزان تأثیر ازدواج را بر حسب افسرده بودن در شروع تحقیق در افراد مورد آزمایش اندازه گرفتند، نتایج حاصل بر خلاف انتظارشان بود؛ زیرا افراد افسرده‌ای که ازدواج کرده، نسبت به افراد افسرده‌ای که ازدواج نکرده بودند به طور متوسط ۷.۶۵ نمره کاهش نشان می‌دادند، در حالی که این کاهش در مورد افراد شادی که ازدواج کرده بودند تنها ۱.۷۸ نمره بود. به عبارت دیگر ازدواج تقویت روانی بسیار بیشتری در افراد افسرده ایجاد کرده بود تا افراد شاد.

جالب آن که در همین تحقیقات عنوان شده است که زندگی کردن در کنار همسر برای سلامت سالمندان نیز مفید است؛ زیرا براساس نتایج بررسی پژوهش گران که در نشریه آمریکایی سلامت جامعه به چاپ رسیده، آن دسته از مردان و زنانی که در سنین سالمندی همسر دارند و در کنار او زندگی می کنند، از نظر وضع سلامت در شرایط بهتری قرار دارند و بیشتر از سالمندان مجرد تحت مراقبت های بهداشتی پزشکی قرار می گیرند. پژوهش گران با بررسی چندین ساله بر روی بیش از ۳۱ هزار زن و مرد بالای ۵۶ سال به این نتیجه رسیدند؛ سالمندانی که در کنار همسر خود زندگی می کنند، امید به زندگی بیشتری دارند و آزمایش های دوره ای نظیر غربالگری سرطان روده بزرگ، اندازه گیری فشارخون، میزان کلسترول و قند خون و... را به موقع انجام می دهند.

برعکس، سالمندان مجرد زیاد به کنترل سلامت خود علاقه مند نیستند و علایم افسردگی در آنان بیش تر مشاهده می شود، در حالی که سالمندانی که همسر دارند، از روحیه با نشاط تر و اعتماد به نفس بیشتری برخوردارند. پس چنانچه در سنین میان سالی و سالمندی قرار دارید و تنها هستید بهتر است تا دیر نشده در جستجوی یک شریک زندگی برای خود باشید و تلاش کنید به فرزندان یاد دهید که والدین دارای حقوق خود در این مهم هستند.
